



کمتز شاعری است که ترجمه حالش مانند صائب آمیخته به معمولات باشد. تذکره نویسانی که از فرط اخلاص و ارادت دست به نگارش چنین مطالبی زده‌اند وقایع و حقایق تاریخی را مخدوش کرده باعث گمراهی دیگران و سرگردانی ارباب تحقیق نیز شده‌اند. بنابراین نگارنده، پس از نقل ترجمه او از بعضی منابع قابل اعتماد، به بررسی پاره‌ای از مسائل تاریخی می‌پردازد.

**قصص الخاقانی:** ولی قلی بیگ شاملوی هروی در قصص الخاقانی، که تاریخ مفصل شاه عباس ثانی است، از ولادت تا وفات و تالیف کتاب مزبور را در سال ۱۰۷۳ شروع کرده و تا سال ۱۰۸۵ و فیات را در آن به ثبت رسانیده است، ترجمه حال مولانا صائب را چنین به قلم آورده است:

ذکر حکیم سخن آفرین خطه دانش حضرت میرزا محمدعلی صائب تبریزی سردفتر شعرای زمان پادشاه بلند اقبال، میرزای صائب تدبیر صاحب حال، حکیم سخن آفرین نازک خیال، مطلع غرای فخر و کمال، بیت الغزل دیوان دانش منشی، دستور العمل دارالانشای نیکو روشی محدد جهات فطنت، فص خاتم قدرت، انوری عصر، خاقانی زمان، ملک الشعرای جهان، سحبان امصار و آفاق، حسان بلاد عراق، اخطل مکمل ارباب قلم، جریر بی نظیر صاف ضمیران عجم. لمحرره:

شه مثنوی، خسرو نیکنامی

نوازنده کوس شیرین کلامی

حکیم سخندان صائب تخلص

کزو تازه شد روح و نظم نظامی

نکته‌های رنگین مرات الجمال بوستان خیالش تحفه سبجه‌ای است لایق مخزن حدیقه طراز گلشن راز، عارف کلیم اللفظ نطق نوایی سرایش اوحدی خطابی است در معنی سلیم النفسی صاحب اعجاز، عطر ریاحین ریاض

## سیری در ادوار زندگی صائب

شعبه‌شناسی علوم انسانی و مطابقت‌شناسی  
پرتال جامع علوم انسانی

گزیده‌ای از  
کتاب فرهنگ اشعار صائب  
به قلم احمد گلچین معانی

گلزار نظمش نکهت افزای مشام عطار، آب و رنگ گل‌های تازه شکفته گلشن نثرش رعونت بخش چهره خوبان بهار. لمحیره: حکیمش خطاب و ظهیرش نظیر

کمالش نصیر و اثیرش اسیر

کلامش بود ناسخ جام جم

رسول بیانش زبان قلم

در نظر بزرگان دانش و اصحاب بنیش هر قصیده‌اش تازه بوستانی است که در هر قطعه زمینش شکوفه‌های الفاظ رنگ رنگ شکفته و ثمین نوباره‌های معانی در ضمن هر نکته ای تنگ تنگ نهفته و عندلیب نطق غزلسرای سخنوری در وصف گل‌های همیشه بهار چهار چمن طبعش این رباعی را مناسب حال گفته:

تا طبع تو شد انجمن آرای سخن

نامد گهری برون ز دریای سخن

زان گونه که بد رسول ما ختم رسل

بر طبع تو ختم گشت انشای سخن

هر مطلع از دیوانش رعنا شاهدهی است که از نوبهار

سبزه خط پشت لب سبز کرده و هر مصرعش تازه نهالی است که از ریاض جویبار قدرت قد کشیده، گوهر فروش چاربازار بحر رباعیش حضرت سحابی، اسیر رنگین قطعه‌های قصاید رنگینش ظهیر فاریابی، چهار چمن وجود عنصری سبز کرده میراب لطف قدرتش، خضارت بخش خاطر فیض مظاهر رودکی چشم گوهر بار سحاب فکرتش.

رای رزینش بود مسخرع نازکی

ریزه خور خوان اوست عنصری و رودکی

برسر نطقش نثار گوهر خود می‌نود

مدح وی ارمی‌ش نمود سلسله برمکی

شاعر معجز رقم، وارث ملک قلم

نیست به جز او کسی، نیست درین خود شکی

وربه مثل خود پرست آیدو گوید که هست

در صف رندان مست شبه و نظیرش یکی

باطن عزمش زند بر کمر جرأتش

تبع قزلباشی و بیلکی اوزبکی

ای عزیز، این معتکف زاویه عجز و انکسار را چه حد آن که اوصاف حمیده این شاه بیت انتخاب دیوان آفرینش را کما هو حقّه بیان تواند نمود و قلم شکسته رقم را چه یارای آن که عشر عشر از خوبی‌های ذات آن نور دیده جهان بینش اظهار تواند کرد. نطق نطق محیط شرح آن نمی‌شود، قوت فهم به ادراک حقیقت صفاتش نمی‌رسد، همان بهتر که رخسار شاهد سخن را به خط و خال لاتکلفی زینت داده، شردمه ای از کیفیت احوال آن جامع کمالات صوری و معنوی اظهار نماید:

بدان که اسم شریف این چراغ افروز خانواده روشن‌دلی

میرزا محمد علی است و مولد آن جناب، که نظم و نثر کلامش همگی بهجت آمیز است، ولایت جنت آیت تبریز است. حضرت معظم الیه به حسب گردش آسمانی در اوایل حال به بلاد هندوستان افتاده، به خطاب مستعد خانی قامت قابلیت ایشان آراسته بوده و از آنجا در سنه هزار و



چهل و دو، به موجب کلام حب الوطن من الايمان، عازم دیار ایران بهشت نشان شده حسب فرمان پادشاه کافه اهل اسلام، و به اتفاق جمهوری انام، به رتبه منصب عظیم الشان ملک الشعرائی سرافرازی یافته‌اند و هذااللیوم در بلده طیبه اصفهان عندلیت هزار دستان بیانش سرگرم غزلسرای است. در علم بی نظیر، در فن شعر استاد، در کار انشا ماهر است. چنانچه حقیقت افعالش از سیمای ناصیه اقوالش ظاهر است، در دانش به واجبی از هست و بود معرفت جناب الوجود آگاه و در اعتبار صاحب فضل و جاه و قبول بزرگان دینش چنانچه باید میسر، پایه کرسی قدرش از عرش سپهر تصور برتر، بزرگان دانش منش روزگار جملگی به دانایی آن ذوفنون مقرر و معترف اند، صاحب کمالان و صاحب خیالان بلاد جهان معتقد کلام اویند، ولحق که به جناب ملک اشعرائی در غزل گویی فکر هیچ یک از متقدمین نمی‌رسد و اگر بیخردی از حسد گوید که این سخن را مسلم نمی‌دارم، چرا که شیخ سعدی را در غزل ید بیضاست،

در جواب او خموشی کن، خموشی اختیار

و اگر ناقص رایی سراید که کلیات نظیری نظیر جزئی از دیوان حق ترجمانش می‌تواند شد،

این سخن را گر سخندان نیستی منظور دار

عدد دیوانش هفت عقد، ابیات مدونش تقریباً دویست هزار بیت، سن شریفش در این ولا که سنه هزار و هفتاد و شش هجری است در عشر ستین نمودی، از گلستان طبع نظارت آمودش این چند بیت است که زیانزد خامه اظهار می‌شود.<sup>۱</sup>

### تذکره نصر آبادی

میرزا صایبا، اسم شریف ایشان محمدعلی است، و والدش از کدخدایان معتبر تجار تبارزه اصفهان است، از کمال علو فطرت و نهایت شهرت محتاج به تعریف

نیست. انوار خورشید فصاحتش چون خرد خرده بین عالم گیر و مکارم اخلاقش چون معانی رنگین دلپذیر، خامه یگانه دوزبانش به تحریک سه انگشت به چهار رکن آفاق و شش جهت پنج نوبت کوفته و گنجینه غیبی را از گوهر معانی رفته. مرآت ظاهر و باطن را به صیقل همواری از زنگ کدورت زدوده، و باب قبول به روی خویش گشوده. در خاک بیزی بدن عنصری گوهر شریف انسانیت یافته، در او ان شباب به هند شتافته، از امرای خصوصاً ظفرخان مهربانی بسیار یافته به جانب عراق مراجعت نموده، پادشاهان همگی او را معزز می‌داشته‌اند. الیوم (۱۰۸۳ هـ) در اصفهان توطن دارد و عموم خلایق از صحبتش فیض وافر می‌برند. از دریای خیال به غواصی فکر و تأمل لالی بیقیاس بدر آورده، آویزه گوش مستمعان می‌سازد چنانچه کلیات وی قریب به صد و بیست هزار بیت است، این ابیات در این صحیفه مرقوم شد.<sup>۱</sup>

مذکر الاصحاب: ملیحای سمرقندی که در سال ۱۰۹۳

یعنی ده سال پس از نصرآبادی دست به تألیف مذکر الاصحاب زده است، چنانکه در تاریخ تذکره‌های فارسی



هم به تفضیل مسطور داشته‌ام.<sup>۳</sup> درباره صائب مطالب تازه‌ای دارد، چه وی سه سال پس از فوت او همراه هیأت سفارت حکومت خانی بخارا به ایران سفر کرده و این مسافرت سه سال به طول انجامیده و در این مدت با شعرای مقیم مشهد، سبزوار، سمنان، قم، کاشان و اصفهان صحبت‌ها داشته، نصرآبادی را بارها ملاقات کرده، به زیارت قبر مولانا صائب نیز نایل آمده و شبی را در جوار مزار وی به روز آورده است. وی می‌نویسد:

اما میرزا صائبا در اصل تبریزی بوده و محمد علی نام داشته. در تاریخی که شاه عباس صدای کوس جهانگیری زده و لوای شهریاری افراخته و سکه فتح و فیروزی به نام خود خوانده، تسخیر مملکت تبریز «را وجهه همت» ساخته.<sup>۴</sup> امر کرده که هزار خانه مردم از بلده مذکور خارج گردیده و مأمور به دخول دارالسلطنه اصفهان شود، از دروازه دشت تا به دروازه چهارباغ مقرر بود و مقام غنود خود را مقرر دانند، و هر یک خانواری بنای رنگین و طرح دلنشین را رنگ ریزند و به ساختن عمارات خوب و باغات مرغوب متوجه شوند. نظر به فرمان عالی شاه، آن قوم در اندک زمانی، با کمک اوفاط شاه آن سرزمین را سرشک ارم و شبیه حرم کرده مسکن و موطن خود کرده‌اند، رفیع‌ترین عمارات و وسیع‌ترین این سراها و دولتخانه میرزا صائب است که زبان گفتار از عهده بیان کرد آن بر نمی‌آید. مگر کار شنودن را به دیدن رسد، تا یقین شک را در خوبی آن سرزمین از پای دراندازد. الحال کل آن مقام عالی اساس به «عباس آباد» مشهور است. و مشار الیه (یعنی صائبا) مدتی به لباس سیاحت مساحت زمین را سیر کرده تا که بعد از سیر ماورا النهر از ام البلاد بلخ عبور به هندوستان کرده است و به مهربانی ظفرخان به خدمت شاه جهان رسیده و خطاب مستعدخان یافته. و از زاده مفکره خود دیوانی تمام در هندوستان مرتب کرده که مشهور است. در عهد سلطنت

شاه عباس ثانی، حب وطن و دوستی مأمین او را به دارالسلطنه مذکور راهبر گردیده، از این سیر راجع ساخته است. شاه عباس مذکور الطاف خاقانی و اشفاق خسروانی را شامل حال و ممداحوال مشارالیه داشته یکی از محرمان بزم خاص و همنشینان خلوت اختصاص کرده. بعد از انیس خلوت و جلیس صحبت ساختن روز بروز عنایت خسروانه و مرحمت شاهانه را درباره مومی الیه افزون داشته و از نزدیک خود دور نمی‌گذاشته که رود، تا که در آن وقت به سیر استرآباد اردوی همایون ظفر و عنان موکب میمون اثر را معطوف داشته، مومی الیه را که مجلس را چراغ بوده به واسطه تازگی دماغ تا به حصار اشرف برده است. میرزا صائبا را شامی که خفت دماغ و عدم فراغ از فکر نفر و نوکر و پیشخدمت و حارس اسب و نگهبان ستور و پاسبان استر و غیره دلگیر داشته، شاه مذکور پرسیده که میرزا فکر تازه‌ای از زاده مفکره چه داری که ذکر آری؟ بداهه به سمع ملازمان پایه سریر و به عرض شاه عالمگیر رسانیده که در زیر بار فکر گاه و دانه سواری چون خر در وحل معطل مانده‌ام و پس از این از پیشخدمتان و ملازمان چشم ملازمت و خدمت ندارم و به شاه زمان و مرشد جهان سفر مبارک باد و مرا به وطن رخصت رجعت ده‌اد. و به مقتضای درخواست او حکم جهان مطاع چنان شد که به سوی وطن خود رود، اما سخنان تازه‌اش یوماً فیوماً به ما زود آید.

مومی الیه بعد از در آمدن به صفهان هرگز بیرون نیامده و راکب مرکبی نگردیده، تا که نعشش را بعد از لبیک اجابت ندای ارجعی الی ربک راضیه مرضیه دست بدست به پایمردی همت پیادگان خدمتش، نظر به وصیتی که کرده بوده است در تکیه درویش صالح<sup>۵</sup> که معتقدش

بوده، نزدیک پل مارویان و مقابله چارسوق درون که در حریم زنده رود است دفن کرده‌اند و از رفتن راقم بر سر

قبرش به سه سال پیشتر فوت نموده بوده است. مدت عمر شریفش غریب به نود رسیده بوده، در هزار و هشتاد و هفت فوت نموده. و دیوان تمام مرحومی که مخزنی است از اسرار غیب و معدنی است از گفتار لاریب، به قطع تمام چهار مصراع که قریب صد جزو باشد، در قوش متولی تکیه مذکور دیده شد سنگ قبرش که آینه ضیا و آفتاب جلال است و از صفای باطن او خیر می دهد بر سر آن این بیت مرقوم است:

محو کی از صفحه دلها شود آثار من

من همان ذوقم که می یابند از گفتار من

و در حواشی سنگش این ابیات را مرقوم کرده اند:

در هیچ پرده نیست نباشد نوای تو

عالم پرست از تو و خالیست جای تو

آینه خانه ایست پر از آفتاب و ماه

دامان خاک تیره ز موج صفای تو<sup>۶</sup>

هر غنچه را ز حمد تو جزو یست در بغل

هر خار می کند به زبانی ثنای تو<sup>۷</sup>

در مشت خاک من چه بود لایق نثار

هم از تو جان ستانم و سازم فدای تو<sup>۸</sup>

بلند تالار تاک سایه فکن صفت مزارش به ایوان گردون هم گوشه، تاک سدره شاخ طوبی نشانش را عقد ثریا خوشه، انواع اشجار و اثمار گوناگون و گل های رنگارنگ آنجا شکفته. در طاق مقبره درویش صالح این رباعی را رقم کرده اند:

آن روز که غمنامه ما پیچیدند

بردند و به میزان عمل سنجیدند

دیدند که بود جرم ما از همه بیش

ما را به محبت علی بخشیدند

و تکیه درویش مذکور مقامی بود که درش با گشادگی هماغوش و بستگی از یادش فراموش، بنای دیوارش از خاک افتادگی، هوایش مریب دماغ آزادگی، نی حصیرش از بند هستی بری افتاده، فروزش از نقش تعلق ساده، ارم هوایی، حرم فضایی، صافی ضمیری، مصفا منزلی که هر گل زمین او با آفتاب هم چشم، حریم کنشت، نسیم بهشت، صفا کاری که هر خشت فرش ساحت او سنگ یشم، ساکنانش در انجمن خلوت ساز و چون شمع مایه صد سوز و گداز، مقیماننش گداز یافته آتش بی دود و معدوم گشتگان در عین وجود، بقا در ذاتشان فانی و نشان صفاتشان بی نشانی، خاموشان سختگویند و از خویش گم گشتگان خدا جویند، هستی ایشان با نیستی توام از خویش رفتگان اند بی نقش قدم. در صحبت آن قوم شیبی را به روز رسانیده شد، با آنکه سال سیزده است که از آن فردوس مقام دارالسلام دور است، دل به تصویر نزدیکی او به خویش می بالد، و جان از شادی در پیرهن نمی گنجد، هنوز هوس تماشایش شعله زن در سینه و از یاد سیر و صفایش خاطر زنگ بسته آینه است.

در تاریخ هزار و نود بود که محرر را اتفاق سیر مع رفیق شفیق حاجی بقای بخاری و همراهی مسعود اولدزمانای زرکش و همدمی حاجی ساقی لنگ واقع شده بود، عفی عنه<sup>۹</sup>



صائب، میرزا محمدعلی تبریزی اصفهانی اسام غزل طرازان و علامه سخن پردازان است. از آن صبحی که آفتاب سخن در عالم شهود پرتو افشاند، معنی آفرینی به این اقتدار سپهر دوار به هم نرسانده، چنانچه خود گوی دعوی درمیدان می اندازد و می طرازد:

ز صد هزار سخنور که در جهان آید

یکی چو صائب شوریده حال برخیزد

حامل لوای فصاحت، منشا اعلای کلمه بلاغت، نور نجابت از ناصیه کلامش پیدا و لمعه شرافت از سیمای بیانش هویدا فوج فوج مضامین برجسته منقاد جنابش، خیل خیل معانی بیگانه بنده حاضر جوابش، ذوق سلیم در حدیقه اشعارش به نو بر کردن مسرور، ذهن صحیح در خزینه افکارش به دولت تازه اندوختن مغرور، فکر بی رنگش موجد عبارات رنگین، عقل بسیطش مخترع تراکیب دلنشین، زلال تقریرش در کمال روانی، لآلی تعبیرش در نهایت غلطانی، پای دقت خیال به اوج کمال رسانیده، مع هذا اصلاً اثر تکلف گرد کلامش نگردیده و این کیفیت در کلام فصحای دیگر کمتر توان یافت.

قصیده و مثنوی هم دارد، اما مشاطه فکرش به تزیین عروس غزل بیشتر پرداخته و (غزال) غزل رعنا را به طرز تازه و انداز خاص جلوه افروز ساخته، چنانچه خود می فرماید:

غزل گویی به صائب ختم شد از نکته پردازان

رباعی گرمسلم شد ز موزونان سحابی را

و نیز می فرماید:

غزل نبود به این رتبه هیچگه صائب

نوای عشق در ایام من کمال گرفت

و از جمله شرایف اوصاف میرزاست که با وصف این جلالت شأن از شعرای معاصرین و متقدمین هر که را در

اشعار خودیاد کرده به خوبی یاد کرده و تیغ زبان را با زخم هیچ کس آشنا نساخته و خود می فرماید:

به مور وقت سخن دست طرح ده صائب

گرت هواست سلیمان این جهان باشی

پدرش از کدخدایان معتبر تبارزه عباس آباد اصفهان است. میرزا در دارالسلطنه اصفهان نشو و نما یافت و به کمتر فرصت در شش جهت عالم کوس سخندانی زد. و در عین شباب، آخر عهد جهانگیری متوجه هندوستان گردید. چون وارد دارالملک کابل گشت، ظفرخان که به نیابت پدر خود خواجه ابوالحسن تربتی ناظم کابل بود میرزا را به کمند حسن خلق صید کرد و لوازم قدرشناسی نوعی که باید به تقدیم رسانید، چنانچه شمه‌ای از این ابیات میرزا مستفاد می شود:

کلاه گوشه به خورشید و ماه می شکم

به این غرور که مدحتگر ظفر خانم

زنوبهار سخایش چو قطره ریز شوم

قسم خورد به سر کلک ابر نیسانم

بلند بخت نهالا، بهار تـرـیـتـا

که از نسیم هوا داریت گـلـسـتـانم

حقوق تربیتت را که در ترقی باد

زبان کجاست که در حضرتت فرو خوانم

تو پایتخت سخن را به دست من دادی

تو تاج مدح نهادی به فرق دیوانم

ز روی گرم تو جوشید خون معنی من

کشید جذب تو این لعل از رگ کانم

تو جان ز دخل بجا مصرع مرا دادی

تو در فصاحت دادی خطاب سبحانم

زدقت توبه معنی چنان شدم باریک

که می توان به دل مورکرد پنهانم

چوزلف سنبل ایبات من پریشان بود  
نداشت طره شیرازه روی دیوانم  
تو غنچه ساختی اوراق باد برده من  
وگر نه خسار نمی ماند از گلستانم  
تو مشت مشت گهر چون صدف به من دادی  
چو گل تو زر به سپهر ریختی به دامانم<sup>۱۱</sup>

چون حکومت کابل در اوایل جلوس صاحبقران ثانی به  
لشکر خان تفویض یافت و ظفرخان به ادراک عتبه خلافت  
شناخت.<sup>۱۲</sup>

میرزا نیز به رفاقت ظفرخان به سیر هند خرامید. چون  
رایات صاحبقران در سنه تسع و ثلاثین و الف (۱۰۳۹)  
جانب دکن به اهتزاز درآمد، میرزا با ظفرخان در رکاب  
موکب سلطانی سری به دیار دکن کشید<sup>۱۳</sup> از آنجا که شهر  
برهانپور گرد بسیار دارد میرزا در حق این شهر می فرماید:

توتیا سازد غبار آگره و لاهور را

چشم من تا خاکمال گرد برهانپور خورد

و در ایام اقامت برهانپور، پدر میرزا خود را از ایران به دیار  
هندوستان رسانید تا او را به وطن مألوف برسد چون خیر  
قدوم پدر به میرزا رسید قصیده ای در مدح خواجه  
ابوالحسن انشا کرد و رخصت وطن التماس نمود و در  
آنجا می گوید:

شش سال بیش رفت که از اصفهان به هند

افتاده است توسن عزم مرا گذار

هفتاد ساله والد پیریت بنسده را

کز تریبیت بود به منش حق بیشمار

آورده است جذبه گستاخ شوق من

از اصفهان به آگره و لاهورش اشکبار

زان پیشتر کز آگره به معموره دکن

آید عنان گسسته تر از سیل بیقرار

این راه دور را ز سرشوق طی کند

با قامت خمیده و با پیکر نزار

دارم امید رخصتی از آستان تو

ای آستانت کعبه امید روزگار

مقصود چون ز آمدنش بردن من است

لب را به حرف رخصت من کن گهر نثار

با جبهه ای گشاده تر از آفتاب صبح

دست دعا به بدرقه راه من بر آر

اتفاقاً موکب صاحب قران عن قریب درسنه احدی و

اربعین و الف (۱۰۴۱) هجری از دکن به اکبرآباد عطف

عنان نمود،<sup>۱۴</sup> هجدهم محرم سنه اثین و اربعین و الف

(۱۰۴۲) ظفرخان را حکومت کشمیر به نیابت خواجه

ابوالحسن مفوض گردید.<sup>۱۵</sup> میرزا محمل سفر با ظفرخان

بربست و پس از گلگشت کشمیر جنت نظیر عازم ایران

دیار گشت و تا آخر ایام حیات نزد سلاطین صفوی مکرر

و مبعجل زیست و در مدایح ایشان قصاید غرا پرداخت.

وفاتش در سنه ثمانین و الف<sup>۱۶</sup> اتفاق افتاد و در اصفهان

مدفون گردید و غزل میرزا که مطلعش این است:

در هیچ پرده نیست نباشد نوای تو

عالم پرست از تو و خالیست جای تو

بر طبق وصیت، بر سنگ مزار او که یک قطعه سنگ مرمر

است کنده شد. راقم الحروف گوید:

عندلیب نغمه پرداز فصاحب صایبا

رفت ازین عالم به سوی روضه دارالاسلام

خامه آزاد انشا کرد سال رحلتش

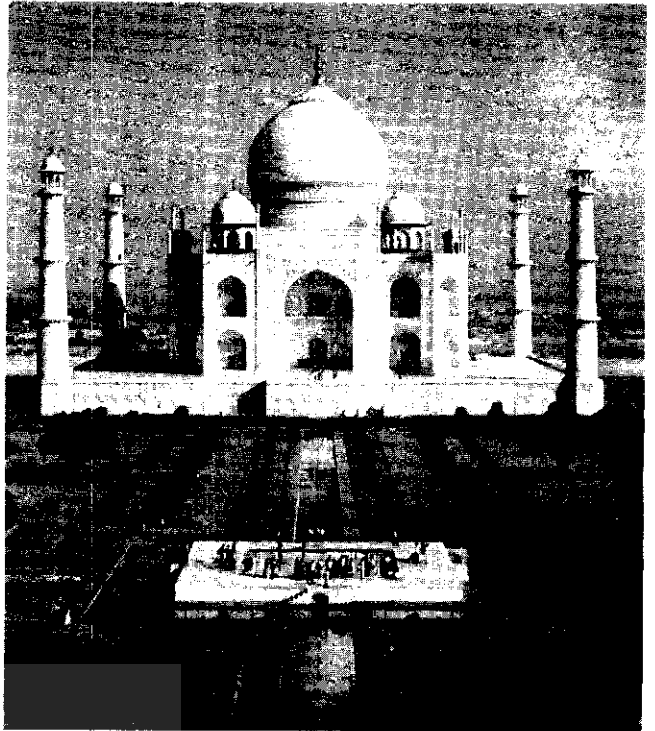
«بلبل گلزار جنت صایب عالی کلام»

دیوان میرزا قریب هشتاد هزار بیت به خط ولایت به نظر

رسیده و میرزا سی و سه غزل متفرق به خط خاص بر

حواشی آن نسخه قلمی فرموده. اشعارش عالمگیر است و

مستغنی از تحریر، چند بیت بنا بر التزام پیرایه این مقام می شود.<sup>۱۷</sup>



از ابیات ذیل که در غربت سروده است می توان به میزان  
علاقه و دل‌بستگی وی نسبت به موطن خود پی برد:

بنگر چه رغبتت به ساحل غریق را  
صائب عیار شوق من و اصفهان مه‌رس  
چو حلقه بر در دل شوق اصفهان بزند  
سرشک برصف مؤگان خون چکان بزند  
چه نعمت‌یست که صائب زهند برگردد  
سراسری دو به بازار اصفهان بزند  
سرمه دیده غمناک کنم خاکش را  
گرم‌یسر شوم روی صفاهان دیدن

خیال زنده رود از سینه گرد غم برد صائب  
چو غم زور آورد برخاطرت یاد صفاهان کن

صائب از هند مجو عشرت اصفاهان را  
فیض صبح وطن از شام غریبان مطلب<sup>۱۹</sup>  
چند بی سرمه مشکین سوادت باشم  
می‌پرد چشم من ای خاک صفاهان مددی  
خارخار وطنم نعل در آتش دارد

چشم دارم که کند شاه غریبان مددی  
حکمت این بود درین سیر و سفر صائب را  
که به جان تشنه دیدار صفاهان گردد  
صائب از خاک سیاه هند پوشیدم نظر

سرمه روشندلی را در صفاهان یافتم  
خوش آن روزی که منزل در سواد اصفهان سازم  
زوصف زنده رودش خامه را رطب‌السان سازم  
صبا آسا به گرد سربگردم چارباغش را

به هر شاخی که بنشیند دل من آشیان سازم  
به این گرمی که من روی از غریبی در وطن دارم  
اگر بر سنگ بگذارم قدم ریگ روان سازم

مولد و موطن صائب

مولد وی چنانکه مورخ معاصر او ولی قلی بگ شاملوی  
هروی نوشته است، بدون هیچ تردید ولایت جنت آیت  
تبریز است و سند این قول را از گفته خود صائب در  
دست داریم، از جمله می‌فرماید:

زخاک پاک تبریزست صائب مولد پاکم

از آن با عشقباز شمس تبریزی<sup>۱۸</sup> سخن دارم

صائب از خاک پاک تبریزست

هست سعدی گر از گل شیراز

ولی صائب به اصفهان که موطن و محل نشو و نمای

او بوده عشق می ورزیده و اگر چه گاهی از اینکه در

شهرهای دیگر قدر او را بیشتر از اصفهان می دانند اظهار

دل‌تنگی کرده و گفته است:

صائب به شهرهای دگر رو مرا بین

این سرمه در سواد صفاهان پدید نیست

در غریبی می توان گلچید از افکار من

در صفاهان بو ندارم، سبب اصفاهانیم



## سفر کابل

چنانکه می دانیم صائب پیش از هند چندسالی در کابل با میرزا احسن الله متخلص به احسن و مخاطب به ظفرخان پسر رکن السلطنه خواجه ابوالحسن تربیتی به سر می برده است. میرزا احسن الله در سال ۱۰۲۳، نوزدهمین سال جلوس جهانگیر پادشاه با منصب هزار و پانصدی ذات و هشتصد سوار و خطاب ظفرخانی و عنایت علم به نیابت پدر به حکومت کابل منصوب گردید.<sup>۲۰</sup>

صائب در سال ۱۰۲۴ به کابل رسید، و ظفرخان مقدمش را گرمی داشت و او را به مصاحبت خود برگزید و به قول شبلی نعمانی: «به قدری روابط و تعلقات آنها با هم زیاد شد که نام صائب و ظفرخان توأمأ برده می شود»<sup>۲۱</sup>

درباره خصال و صفات ظفرخان که صائب را مجذوب و مفتون او ساخت چنین نوشته اند:

به غایت صاحب جوهر و سخی بی دریغ واقع شده اما به مردم ایرانی که مذهب امامیه داشته باشند مقابل اهل هند بیشتر می داد. خصوصاً شعرا که در مدح او قصیده گفته می آمدند، صله شعر وافر به آنها می داد... پدرش اهل سنت و جماعت بود و مشارالیه در مذهب امامیه معتقد است.<sup>۲۲</sup>

به حسن صفات و همت ذات و پاکیزگی وضع مشهور بود. چنانچه بندگان و حیدالزمان میرزا صائب مدتی که در هند بود، به عنوان مصاحب با مشارالیه می بودند و از او صفات حسنه بسیار نقل می کرده اند.<sup>۲۳</sup>

وقتی که ناظم کابل بود، میرزا محمدعلی صائب تبریزی به شوق دریافت صحبتش از ایران آمده مدت ها گذرانید خان قدردان در احوال پردازیش سعی موفوره به جا آورده به انواع مراحم و الطاف بیش می آمدند تذکره شعرای کابل که با وی ربط آشنایی داشتند، مثل صائب و کلیم و سلیم و قدسی و سالک یزدی و قزوینی و دانش و میر صیدی و

غیر هم که در آن زمان کوس سخنوری می نواختند، انتخاب هر کدام به خط او نویسانیده، بر پشت هر ورق صورت آن معنی سنخ نیز ثبت کرده بود. یک ورق که بر او شبیه کلیم بوده فقیر دیده و صورتش را زیارت کرده ام.<sup>۲۴</sup>

با آنکه خواجه ابوالحسن سنی بود اما ظفرخان در تشیع تعصب تمام داشت، زرها به مردم ایران می داد خصوصاً در حق شعرا طرفه بذل و کرم می فرمود. سخنوران صاحب استعداد دل از اوطان خود برداشته روی امید به درگاهش می گذاشتند و به منتهای متمنا می رسیدند. افصح المتأخرین میرزا صائب تبریزی چون از ایران به کابل رسید از گرم جوشی و دریا بخشی او دل بسته صحبتش گردیده مدت ها به همراهی خان مذکور در هندوستان به سر برد.<sup>۲۵</sup>

ظفرخان در زمان شاه جهان شاه صوبه دار کشمیر گردیده، داد معدلت گستری داده در تربیت فضلا و شعرا و ارباب کمال دقیقه ای فرو گذاشت ننموده. میرزا صائبی مرحوم، در وقتی که به هندوستان آمده بود، در صحبت و رفاقت ظفرخان به سر کرده و قصاید در مدح وی گفته و وی کمال خصوصیت و مردانگی با میرزای مرحوم می نمود.<sup>۲۶</sup>

در عهد شاه جهانی گاهی نظامت صوبه کابل و گاهی صوبه کشمیر داشت. بعد از عبدالرحیم خان خانان<sup>۲۷</sup> مثل او بی از امرای ربیع مسکون نشان نداده اند. مثل میرزا محمدعلی صائب به شوق ادراک صحبتش از ایران به هند آمده و مدتی مصاحب او بوده، مراجعت به ایران نمود.<sup>۲۸</sup>

ظفرخان صاحب جوهر و جوهر شناس بود و سری به صحبت و تربیت ارباب کمال داشت. افتخارش همین بس که مثل میرزا صائب مداح آستان اوست. ظفرخان چند جا در مقاطع غزل میرزا را یاد می کند، از آن جمله است:

طرز یاران پیش احسن بعد ازین مقبول نیست

تازه گویی های او از فیض طبع صائبست<sup>۲۹</sup>

احسن الله نام و ظفرخان خطاب داشت و در شعر و غزل «احسن» تخلص می‌کرد و از خوانین شاه جهان پادشاه بود، به هر طرف که عزیمت می نمود شاهد فتح و ظفر نقاب از چهره می‌گشود.<sup>۳۰</sup> به سخندانی و سخا وجود گوی سبقت از اقران می‌ربود. در وقتی که صوبه دار کابل بود صائب شاعر ایران به دیدن او به کابل رسیده در مدح او قصیده ای در سلک نظم کشید و این بیت از آن قصیده است:

خانی دیگران به یک خانی<sup>۳۱</sup>

خان مذکور رعایت بسیار به آن نکته دان فصاحت دثار کرده، از صحبتش بسیار محظوظ گردیده، با سرانجام تمام و سامان لایق روانه گردانید. وقت رخصت میرزا غزلی در مدح او گفته، که این مقطع اوست:

خانخانان را به بزم و رزم صائب دیده‌ام

در سخا و در شجاعت چون ظفرخان تونیست<sup>۳۲</sup>

در اینجا دو نکته لازم به ذکر است:

نخست اینکه صائب هرگز سپهسالار کریم و نامدار میرزا عبدالرحیم خانخانان را ندیده بوده، چه وی به سال ۱۰۳۶ هجری، که صائب مقیم کابل بود، در لاهور بیمار شد و به دهلی رسیده در گذشت<sup>۳۳</sup> و خانخانان این زمانه بیگ مهابتخان، «سوسنی» تخلص، از امرای قدیم الخدمت و هوادار شاه جهان در دوران شاهزادگی او بوده که در آغاز جلوس به مقام سپهسالاری و خطاب خانخانانی رسیده است<sup>۳۴</sup> خانخانان مزبور اصلاً از سادات رضوی شیراز و مولدش کابل بوده، همیشه عده ای از شعرا و ارباب کمال در صحبت وی و پسرش خان زمان امان‌الله‌خان، «امانی» تخلص، که در اوایل جلوس شاه جهان به نیابت پدر به حکومت همگی ممالک دکن و خاندیس و برار می‌پرداخت<sup>۳۵</sup>، به سر می‌برده و از خوان کرم ایشان بهره مند بوده‌اند.<sup>۳۶</sup>

دیگر اینکه بعضی از دانشمندان نوشته اند که ظفرخان به اقتضای جوانی و قدرت حکومت با شعرای حوزه خود در میهمانی‌ها مزاج‌های عجیب می‌کرد. و حال آنکه این نوع شوخی‌های بی‌مزه را نصرآبادی به پسر ظفرخان یعنی میرزا محمدطاهر آشنا مخاطب به عنایت خان که داروغه حضور شاه جهان بوده نسبت داده است.<sup>۳۷</sup> ولی مورخان و تذکره نویسان عصری هندوستان در ذکر احوال وی مطلقاً اشارتی بدین معنی نکرده‌اند.

### سفرهند

شاه جهان روز دوشنبه هشتم جمادی الاخره سال ۱۰۳۷ در دارالخلافه اکبرآباد بر تخت سلطنت جلوس کرد.<sup>۳۸</sup> یک هفته بعد ظفرخان از سمت خود معزول شد و لشکر خان به جای وی منصوب گردید.<sup>۳۹</sup> و چون ندر محمدخان والی بلخ و بدخشان تصمیم به تسخیر کابل گرفته بدان صوب لشکرکشی کرده بود حکم شد که ظفرخان تا فرو نشستن غبار فتنه اوزبک در آن صوبه به کمک لشکر فیروزی اثر قیام نماید.<sup>۴۰</sup> لشکرخان در اثنای راه خبر آمدن ندر محمدخان و محاصره کابل را که از پانزدهم رمضان ۱۰۳۷ آغاز شده بود شنیده، به سرعت خود را به پشاور رسانید و به دستور او ظفرخان با تاینان پدرش به عنوان پیشرو لشکر از جلال آباد حرکت کردند و لشکر خان با جمعیت شایسته از عقب او روان شد و پس از چندین جنگ خونین اوزبکان را به کلی تار و مار ساختند چنانکه صائب در این باب ضمن قصیده‌ای به مدح ظفرخان گفته است:

اگرچه قلعه گردون شکوه کابل را

گرفته بود عدو در میانه همچو نگین

شدی چو پیشرو لشکر از جلال آباد

سپاه نصرت و اقبال در یسار و یمین

شاه صفی و شاه عباس ثانی سروده، با کلمات زنده‌ای. چون دیومکار، کوه اندیش، غلام و روسیاه، از شاه جهان یاد کرده است.

ناگفته نماند که پایتخت شاه جهان تا سال ۱۰۸۵ دارالخلافه اکبرآباد بوده و شاه جهان آباد (دهلی) شانزده سال پس از بازگشت صائب از هندوستان، یعنی از روز بیست و چهارم ربیع الاول سال ۱۰۵۸، پس از سال‌ها خرج و زحمت واحداث ابنیه و عمارات فراوان رسماً پایتخت شاه جهان شده است و مصراع شد شاه جهان آباد از شاه جهان آباد، ماده تاریخ آن است که میریحیی کاشی در روز جشن به عرض رسانیده و به دریافت یکهزار روپیه صله نایل آمده است.<sup>۱۲</sup>

بدیهی است که صائب در سفر به آگره و لاهور و برهانپور (مرکز خاندیس دکن) و کشمیر همه جا همراه ظفرخان بوده است، ولی در پادشاهنامه و شاه جهان نامه از باریایی وی به حضور شاه جهان ذکر نرفته است. و حال آنکه دو تن از معاصران صائب (ولی قلی بیگ شاملوی هروی و ملیحان سمرقندی) خطاب مستعد خانی گرفته او را از شاه جهان مذکور داشته‌اند. همچنین در فهرست اسامی منصب داران دوران سلطنت شاه جهان از پانصدی تا نه هزار، مرده و زنده، حاضر و غایب، نام صائب دیده نمی‌شود.<sup>۱۳</sup>

این نیز درخور ذکر است که ظفرخان با وجود دلیری و شجاعت و سوابق متمدن خدمت و داشتن پدری چون خواجه ابوالحسن که از ارکان دولت و اعیان سلطنت بود، در حکومت کابل و مضافات که بامیان و بنگش و پیشاور هم جز آن بوده است، منصب هزار و پانصدی داشته، بنابراین چگونه ممکن است که به شاعری تازه وارد که با هیچ کس سر جنگ و ستیز نداشته لدی الورد منصب سپاهی هزاری و به قولی سه هزاری داده شده باشد؟ اگر چنین رسمی در آنجا می بود، چرا به ملک الشعرا کلیم و



هنوز عرصه سرخاب بود منزل تو

که جوی خون عدو راست رفت تا غزنین

عجب نباشد اگر از سنان خونخوارت

گریخت تا به بخارا و بلخ خصم لعین

پس از شکست ندرمحمدخان و هزیمت وی که روز جمعه نهم محرم الحرام سال ۱۰۳۸ صورت گرفت، ظفرخان روانه درگاه گردید و روز بیست و پنجم ربیع الثانی سال ۱۰۳۸ یازده ماه بعد از تاریخ جلوس در ظاهر گوالیار، در حالی که شاه جهان به سیر و شکار مشغول بود به حضور رسید<sup>۱۴</sup> و این نخستین ملاقات ظفرخان با شاه جهان در زمان سلطنت او بوده است.

بنابراین، اقوال تذکره نویسان (ولویه اجماع)، مبنی بر اینکه صائب هنگام جلوس شاه جهان در شاه جهان آباد به معیت ظفرخان به حضور شاه باریافته و قصیده یا قطعه ای متضمن ماده تاریخ در تهنیت جلوس خوانده و شاه جهان منصب و لقب و انعام به وی داده است، سخنی است ناصواب. در کلیات صائب نیز نه تنها شعری در مدح شاه جهان دیده نمی‌شود بلکه بر عکس در قصایدی که به مدح

حاجی محمدجان قدسی، که سالیان دراز خدمت درباری داشتند هیچ منصبی داده نشد؟

و باز نوشته اند که صائب در برخورد با شاه جهان از دوازده هزار و به قولی بیست هزار روپیه صله شعر برخوردار شده است، غافل از اینکه بزرگترین رقم کرم شاه جهان به یک شاعر هنگام به زر سنجیدن او بوده که از پنج هزار و پانصد روپیه تجاوز نکرده است و مورخان و تذکره نویسان هر مورد آن را با آب و تاب هر چه تمامتر مذکور داشته‌اند و صلوات حد متوسط شاه جهان یک هزار و دو هزار روپیه یا صد اشرفی بوده که همین مبلغ هم در آن عهد و زمان رقم بزرگی محسوب می‌شده است. چنان که گذشت، به جایزه شعر میر یحیی کاشی، با آن ساده تاریخ عجیب، فقط یک هزار روپیه انعام شد. و میررضی دانش مشهدی، برای قصیده غرایبی که در آغاز بیست و نهمین سال جلوس (۱۰۶۵) به عرض رسانید، دو هزار روپیه صله گرفت.<sup>۴۴</sup> قصیده کلیم و قدسی در جشن نوروز ۱۰۴۴ و ۱۰۴۵ مقبول افتاد و هم وزن هر یک پنج هزار و پانصد روپیه داده شد.<sup>۴۵</sup> و با قیای نایینی در جشن نوروز ۱۰۴۶ به مناسبت قصیده‌ای که گفته بود، برابر وزن خود پنج هزار روپیه صله دریافت کرد<sup>۴۶</sup> اینکه در سرو آزاد<sup>۴۷</sup> آمده است که حکیم رکن مسیح کاشی هنگام جلوس شاه جهان قطعه ای متضمن ماده تاریخ به عرض رسانید و به انعام دوازده هزار روپیه کامیاب گردید- اگرچه پادشاهان هند موقع دادن انعام سابقه خدمت اشخاص را هم در نظر گرفتند و چنانچه به حکیم رکن، که از زمان اکبرشاه مداحی این خاندان کرده بود چنین رقمی صله داده شده باشد. قدمت خدمت او منظور نظر بوده است<sup>۴۸</sup> معذک در پادشاهنامه<sup>۴۹</sup> و شاه جهان نامه<sup>۵۰</sup> ضمن گزارش این موضوع مبلغی ذکر نشده است. و شگفت است که مرحوم محمدعلی تربیت سرودن قطعه مزبور و دریافت دوازده هزار روپیه را به نقل از سرو آزاد به صائب نسبت داده است. همو مطلبی را بنا

به نگارش خیرالبیان درباره صائب به قلم آورده که کاملاً بی اساس است، چه تاریخ تالیف خیرالبیان ۱۰۱۶ هجری است و ممکن نیست تذکره‌ای که در سال مزبور تالیف یافته است ذکری از صائب داشته باشد<sup>۵۱</sup> میرغلامعلی آزاد بلگرامی در میان تذکره نویسان هند از همه پر کارتر و دقیقتر بوده است. وی در خزانه عامره، که تذکره شعرایی است که مدح گفته و صله دریافت داشته‌اند، ضمن ترجمه صائب از مدیحه وی و صله شاه جهان چیزی نگفته و فقط نوشته است:

میرزا در هند بانواب جعفرخان<sup>۵۲</sup> که در اوایل جلوس خلد مکان (اورنگزیب) وزیر اعظم شده بود، دوستی داشت چون از هند به ایران برگشت از آنجا این بیت به او نوشت:

دوردستان<sup>۵۳</sup> را به احسان یاد کردن همتست

ورنه هر نخلی به پای خود ثمر می افکند

جعفر خان پنج هزار روپیه و بعضی می گویند پنجهزار اشرفی<sup>۵۴</sup> به او ارسال نمود.<sup>۵۵</sup>

اگر چه به علت غفلت تذکره نویسان، اسناد و مدارک کافی برای کشف حقیقت در دست نداریم، ولی قدر مسلم این است که صائب با آن فرشته سیرتی، اگر اخلاقاً دینی به شاه جهان می‌داشت هرگز او را دیومکار نمی‌خواند. چنانکه در قصیده‌ای که به مدح شاه عباس ثانی هنگام بازگشت از قندهار به اصفهان در سال ۱۰۶۰ سروده، گفته است:

حصاری را که دیو از مکر مالک بود چون خاتم

به دست ملک گیر آن سلیمان اقتدار آمد

رخصت بازگشت به وطن

در ترجمه حال صائب منقول از سروآزاد خواندیم که وی در ایام اقامت برهانپور از ورود والدخود به آگره، که به قصد بردن او آمده بود آگاه شد و قصیده ای در مدح خواجه ابوالحسن تربتی پدر ظفرخان سرود و از روی



التماس رخصت وطن کرد. ما می‌گوییم از کجا که آمدن پدر به تحرک پسر نبوده است؟ چه قبل از آمدن او هم صائب یک بار در همان دیار از ظفرخان ضمن قصیده‌ای اجازه بازگشت به وطن خواسته بود و چون خان موصوف با تقاضای مزبور موافقت نکرده بود این بار با تمهید مقدمه‌ای کاملاً عاطفی به خواجه ابوالحسن متوسل گردید در آن قصیده نیز دلجویی و رضای پدر را بهانه قرار داده و چنین گفته بود:

طریق شکر گزاری این حقوق این بود  
 که در رکاب تو نقد روان برافشانم  
 به دست جذبه چو دلجویی و رضای پدر  
 زهند سوی وطن می کشد گریبانم  
 کنون سر همه التفات‌ها اینست

که یک دو سال دهی رخصت صفاهانم  
 گشاده روی کنی همچو گل وداع مرا

شکسته دل نکنی پیش عندلیبانم<sup>۵۶</sup>  
 نتیجه اینکه در سفر برهانپور به صائب خیلی بد گذشته است زیرا برعکس کابل که آنجا در ناز و نعمت و آسایش و آرامش به سر می‌برد، اینجا علاوه بر گرد و غبار فراوان شهر مزبور که آینه ضمیر صافی وی را مکدر می‌ساخت، دایم از قتل و غارت و اسیر و زخمی و قحط و غلام و انتشار وبا سخن می‌رفت و ظفرخان نیز غالباً همراه خواجه ابوالحسن در ولایات ناسک و ترنبک و بالاگهات سرگرم جنگ و خونریزی بود<sup>۵۷</sup> و صائب در شکایت از دوری او قضایدی دارد ابیات ذیل از دو قصیده اوست:

این چنین هجران اگر دارد مرا در پیچ تاب  
 زود خواهد خیمه عمرم شدن کوتاه طناب  
 داستان حسرتم از زلف طولانی‌ترست  
 یک الف وارست از طومار آه من شهاب

حاصلم زین هستی موهوم غیر از داغ نیست  
 آتشین تبخاله باشد گوهر بحر سراب  
 کوکب بختی که من دارم عجب نبود اگر  
 گل فتد در دیده روزن مرا از ماهتاب  
 چرخ یاران موافق را جدا دارد زهم  
 دایم از هم دور باشد نقطه های انتخاب  
 با منافق سیرتان گردون مدارا می کند  
 نقطه‌های شک به هم جمعند دور از انقلاب  
 رشته امید من صد دانه گردید از گره  
 چندخواهی داشت ای گردون مرا در پیچ و تاب  
 این همه فریاد من ای چرخ می‌دانی ز چیست؟  
 از فراق موکب نواب خورشید انتساب  
 قبله ارباب معنی، کعبه اهل نیاز  
 آنکه آمد از فلک او را ظفرخانی خطاب  
 صاحباً در ملک گیری باعث تاخیر چیست  
 توسن اقبال رام و فوج نصرت در رکاب

صاحباً تا چند دور از موکب اقبال تو  
چهره رنگین صائب از اشک پشیمانی کند  
همتی بگمار تا این عندلیب بی نوا  
بار دیگر در گلستان نواخوانی کند  
چون ترا بر کشور دل‌ها نگهبان کرده اند  
هر کجا باشی ترا یزدان نگهبانی کند

این نیز درخور تامل است که اگر صائب شاه جهان را ملازمت کرده و از کرم وی چه به مال و چه به منصب، تمتعی برده بود، برای بازگشت به وطن، بر طبق آداب و رسوم و قواعد و قوانین هند، بایستی از شاه رخصت می‌طلبید، که از حسن اتفاق او هم آن زمان در برهانپور بود. در مورد زیارت خانه خدا و مشاهد مقدسه نیز دستور چنین بود. کسانی که در خدمت امرا و صدور و حکام و ولات به سر می‌بردند، در این قبیل موارد، از ولی نعمت خود کسب اجازه می‌کردند و معمولاً در صورت موافقت با درخواست، هزینه راه و ساز و سامان سفر هم به آنان داده می‌شد.<sup>۵۸</sup> بنابراین در چند قدمی شاه از خواجه ابوالحسن یا ظفرخان اجازه بازگشت به وطن خواستن مبین چه واقعی می‌تواند بود؟

باری شاه جهان پس از بیست و شش ماه اقامت در برهانپور<sup>۵۹</sup> و کشتن خان جهان لودی که نام اصلی او پیرا بود و سردار فراری دیگری به نام دریا خان روهیله که همان جا ابوطالب کلیم درباره کشته شدن آن دو گفت:

این مؤده فتح از پی هم زیبا بود

این کیف دو بالا چه نشاط افزا بود

از رفتن دریا سر پیراهم رفت

گویا سر او حباب این دریا بود<sup>۶۰</sup>

و تنبیه نظام الملک محمدعادلشاه بیجاپوری، فاتحانه عزم بازگشت کرد، و پس از طی مسافت در ظاهر اکبرآباد به باغ سلطنتی دهره وارد شد، و در انتظار ساعت مختار برای

ورود به پایتخت هشت روز قرار اقامت داد و در آنجا بود که خواجه ابوالحسن و ظفرخان و سایر امیران از بالاگهات رسیده باریاب حضور شدند.<sup>۶۱</sup> بنابراین و باتوجه به شرحی که قبلاً درباره رفتن ظفرخان به تعاقب خان جهان دو ماه و نیم پیش از عزیمت شاه به صوب دکن مذکور افتاد، صائب هنگام سفر برهانپور و بازگشت از آنجا به سوی اکبرآباد در رکاب موکب سلطنتی نبوده است.

### سیر کشمیر و بازگشت به وطن

چنانچه پیش از این هم ذکر آن رفت، ظفرخان در هجدهم محرم سال ۱۰۴۲ بر طبق امر شاه به نیابت خواجه ابوالحسن حکومت کشمیر یافت و صائب هم به اتفاق والد خود وی را در این سفر همراهی کرد و پس از سیر کشمیر عازم ایران گردید. اگر چه از مدت اقامت وی در آن سرزمین بهشت آیین اطلاع درستی نداریم، ولی از آنجا که هشت ماه بعد از انتصاب ظفرخان به این مقام خواجه ابوالحسن درگذشت و او در امر حکومت استقلال یافت<sup>۶۲</sup> و در قصایدی که صائب به مدح ظفرخان سروده اشارتی بدین موضوع نشده است می‌توان گفت که بازگشت وی به سوی وطن پیش از وفات خواجه ابوالحسن بوده است. و اینکه صائب با آن همه ذوق و احساس و خلاقیت طبع حساس، شعری درباره کشمیر نسوده است، اگر معلول سفر ملال انگیز برهانپور نباشد، از فرط شتاب و شوق بازگشت به وطن تواند بود.

### سنین عمر صائب

ولی قلی بیگ شاملوی هروی مؤلف قصص الخاقانی نوشته است: «سن شریفش در این ولا که هزار و هفتاد و شش هجری است در عشر ستین نمودی» مؤلف صحف ابراهیم سنین عمر وی را شصت و پنج سال ذکر کرده است و ملیحای سمرقندی گفته است: «مدت عمر

شریفش قریب به نود رسیده بوده» به نظر نگارنده قول  
ملیحا به صواب نزدیکتر است، چه خود صائب می‌فرماید:  
دو اربعین به سرآمد ز زندگانی من

هنوز در خم گردون شراب نیم رسم  
بنابراین هشتاد سالگی صائب مسلم است و اگر چه  
معلوم نیست که پس از آن تا چند سال در قید حیات بوده  
است، از غزل ذیل که در شکایت از پیری و ناتوانی و  
تحلیل قوای جسمانی سروده است می‌توان وضع و حال  
او را دریافت:

بر من از پیری سرای عاریت زندان شدست  
زندگی دشوار و ترک زندگی آسان شدست  
خواب من بیداری و بیداریم گشتست خواب

منقلب اوضاع من از گردش دوران شدست  
دل ضعیف و مغز پوچ و خلق تنگ و فهم کند  
اشتها کم، حرص افزون، معده نافرمان شدست

چشم‌تار و گوش سنگین، دست لرزان، پای سست  
جای دندان جانشین گوهر دندان شدست  
می‌رود آب از دهان و چشم من بی اختیار

کشتی بی‌لنگرم بازبچه طوفان شدست  
رعه برده دست از کفم بیرون عنان اختیار  
زین تزلزل خانه معمور تن ویران شدست

عمر گردیدست از قد دو تا پا در رکاب  
زندگی زین اسب چوگانی سبک جولان شدست  
هر رگی در پیکر زار من از موی سپید

چون چراغ صبحدم بر زندگی لـرزان شدست  
چون کنم کفران نعمت، کز گرانی‌های گوش  
عالم پرشور بر من شهر خاموشان شدست

صبح محشر نسبت گرموی سفید من چرا  
صائب اوراق حواسم نامه پران شدست

### ممدوحان صائب

از امرای هند: ظفرخان و پدرش خواجه ابوالحسن  
تربتی که ذکرشان گذشت.

از سلاطین صفوی: شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲) و شاه  
عباس ثانی (۱۰۵۲-۱۰۷۷) و شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۵).<sup>۳۳</sup>

### روابط صائب و شاه سلیمان

مولف ریاض الشعرا گوید: «در روز جلوس شاه  
سلیمان که حسب فرمان قضا جریان مامور به خواندن شعر  
خود شده بود این مطلع را خواند:

احاطه کرد خط آن آفتاب تابان را

گرفت خیل پری در میان سلیمان را

چون آن پادشاه مغفور در عین شباب و در کمال حسن  
بوده، از استماع این مطلع متغیر شده دیگر هرگز مادام  
الحیات تکلم با میرزا نکرد و شعری از وی نشنید.» در  
ریاض العارفین<sup>۳۴</sup> تألیف آفتاب رای و دانشمندان  
آذربایجان<sup>۳۵</sup> نیز داستان معمول مزبور نقل شده و ظاهراً  
ماخذ هر دو ریاض الشعرا بوده است در نتیجه بعضی  
گمان برده اند که صائب شعری در مدح شاه سلیمان  
نسروده است.

اولاً قول واله داغستانی مردود است، به دلیل آنکه هنگام  
جلوس یک پادشاه، معمولاً در تهنیت سلطنت شعر خوانده  
می‌شده است نه غزل عاشقانه.

ثانیاً از سال ۱۰۷۷ که شاه سلیمان با عنوان شاه صفی دوم  
سلطنت خود را آغاز کرد چون غالباً از بیماری و انحراف  
مزاج رنج می‌برد، بعد از دو سال به صوا بدید منجمان نام  
خود را به شاه سلیمان تغییر داد و مجدداً جلوس کرد و از  
قضا بهبودی یافت. در ایام بیماری وی صائب یک قطعه  
دعائیّه یازده بیتی سروده و صحت و سلامت او را از خدا  
مستلت کرده است. ابیات ذیل از این قطعه است:

خدایا شاه ما را صحت کامل کرامت کن  
 به غیر از درد دین از دردها او را حمایت کن  
 به حول و قوت خود رفع کن ضعف مزاجش را  
 مبدل رنج آن جانبخش عالم را به صحت کن  
 به لطف خویش بردار انحراف از طبع او یارب  
 زشمشیر کج او ملک را با استقامت کن  
 دعای صحت او می کنند از جان و دل عالم  
 دعای خلق را در حق او یارب اجابت کن  
 و به مناسبت تغییر نام و جلوس مجدد او قطعه‌ای  
 متضمن ماده تاریخ و یک قصیده هفتاد بیتی گفته است و  
 اینک بیتی چند از قصیده او:

دگر بار از جلوس شاه دوران

دو چندان شد نشاط اهل ایران

نشست از نو خدیو هفت اقلیم

مربع بر سریر چار از کمان

زروز افزونی اقبال و دولت

صفی‌الله شد سلطان سلیمان

به دولت تکیه زد بر مسند جم

سلیمان خاتم فرمانروایان

مزاج اشرف از گرداندن نام

برآمد زانحراف از لطف یزدان

درایامی که صائب از فرط پیری خانه نشن بود، شاه سلیمان  
 از وزیر خود میرزا طاهر وحید قزوینی استفسار احوال او  
 را کرده و میرزا طاهر مرحمت شاهانه را ضمن خبر صدور  
 پروانه تنخواه موجب صائب در نامه ذیل به وی اعلام  
 داشته است:

گیرم که تحصیل کلمات شوق آمیز و عبارات اشتیاق  
 انگیز به اقصی مراتب تواند نمود، آخر کدام عبارت از  
 عهده آرزومندی صحبت اکسیر خاصیت ممتاز مراتب نازک

خیالی، صاحب درک رسا و فطرت عالی چمن پیرای  
 گلستان بی خس و خار نکات رنگین، گلزار همیشه بهار  
 معانی را باغبان و گلچین، فرازنده طاق بلند رواق فصیح  
 بیانی، محیی مراسم بدیعه لیبیدی و سجبانی، پردگیان معانی  
 را از الفاظ رنگین محمل طراز، مخموران مصطبه سخن  
 پرداززی را جرعه بخش باده شیراز برمی آید؟ همان به که  
 رجوع به قلب محبت سرشت که چهره گشای ابکار اسرار  
 است نماید که گفته اند:

زمن هر چیز بیند موبه مو با دوست می گوید

به غیر از دل نمی بینم رسول راست گفتاری

امید که توفیق تدارک احوال نشاتین به احسن وجوه آن

کاشف امتیاز سخن را روزی باد .

بعد از طی وادی شوق که اظهار آن را از مقوله ممتنعات  
 می‌داند، مکشوف رای شریف می‌گرداند که بندگان اشرف  
 که جانم فدای نام مبارکش بساد استفسار احوال خیرمآل  
 فرمودند و به عنوانی که خاطر خواه احباء بود مذکور شد،  
 پروانچه تنخواه موجب آن افصح المتقدمین و المتساخیرین  
 را در این چند روز به قید همه سال‌ها از بابت وجوهات  
 فارس به اسم وزیر آنجا گذاراندید خواهد فرستاد، خاطر  
 شریف جمع داشته تا زمان ملاقات شریف، حقیقت احوال  
 سعادت اشتمال را روز به روز قلمی نموده به ارجاع  
 خدمات ممنون سازند. ایام عظوفت و مودت و محبت  
 مخلد باد.

#### آثار صائب

تعداد نسخه های انتخابی از اشعار صائب، که غالباً به  
 تصحیح و تحشیه خود وی نیز می‌رسیده است، چندان زیاد  
 بوده که در پایان نسخه مورخ ۱۰۷۳، بعد از عبارت بلغ  
 صائب، مقابل آن در حاشیه نوشته است:

امید وقت خوش از جمع دیوان داشتم، غافل

که تصحیح دواوین خونی اوقات من گردد.<sup>۶۶</sup>



علاوه بر چاپ‌های مختلف اشعار صائب که در فهرست کتاب‌های چاپی فارسی مذکور است و نسخه‌های خطی فراوان و ناشناخته کتابخانه‌های خصوصی که بعضی از آنها رؤیت کرده‌ام در فهرست نسخه‌های خطی فارسی تالیف فاضل ارجمنداحمد منزوی<sup>۷۷</sup> نورد و یک نسخه از دیوان‌های منتخب فارسی که بعضی از آنها واجب الحفظ<sup>۷۸</sup> و مرآت الجمال<sup>۷۹</sup> و آرایش نگار<sup>۸۰</sup> و تناسبات<sup>۸۱</sup> و مثنوی کوتاه و بی سرورته فتح قندرها<sup>۸۲</sup> را هم ضمیمه دارد با سه نسخه از دیوان ترکی صائب معرفی شده است.<sup>۸۳</sup>

ایران شناس مشهور مرحوم پیرحسام الدین راشدی، در بخش دوم از تذکره شعرای کشمیر، تألیف خود سی و نه نسخه از آثار صائب را که در خارج از ایران است با یک نسخه از واجب الحفظ او معرفی کرده است نسخه پنجاه هزار بیتی دانشمند فقید سیدمحمدعلی داعی الاسلام نیز در این شمار است.

نسخه پنجاه و نه هزار بیتی مرحوم ارگانی، که در اواخر قرن یازدهم تحریر یافته و اکنون در تملک دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد است.

نسخه چهل و هزار بیتی بسیار نفیس و با خط خوش تحریری و سر لوح بزرگ و جدول‌های زرین به قطع رحلی که انتخاب خود صائب است و با دقت کامل از آغاز تا انجام آن را اعراب گذاری کرده و راهنمای پای صفحات را نوشته و بعضی کلمات را تغییر داده و بیتی چند نیز در حاشیه افزوده که داخل در جدول قرار گرفته و جای جای نشان بلغ گذاشته است. نسخه مزبور سال‌ها در تملک نگارنده بود و بعداً نصیب مرحوم عبدالحسین بیات گردید.

نسخه هفتاد و سه هزار بیتی، که به همت دوست ارجمندم شاعر گرانقدر آقای محمدقهرمان فراهم آمده و نگارنده نیز در تصحیح آن سهمی داشته است. در این

نسخه غیر از ۴۴ قصیده<sup>۸۴</sup> و مثنوی فتح قندهار<sup>۸۵</sup> و یک قطعه تاریخی،<sup>۸۶</sup> بقیه غزل است.

نسخه مفصل دیگری که به سعی استاد دانشمند دکتر حسن سادات ناصری از روی نسخ متعدد جمع آوری و تدوین گردیده است.

آنچه در تذکره‌ها به نظر رسیده نیز از این قرار است: میرزا امین خوشنویس، نواده خالوی میرزا محمدطاهر نصرآبادی، در سال ۱۰۸۰ به کتابت دیوان صائب پرداخته و تاریخ اتمام آن را چنین گفته است:

شد از پی تاریخ کتابت چو گهر

نظم و درر نیکی ازن درج درر

مهمل، معجم، متصل و منفصلش

هریک دهد از سال تمامی خبر

و هر یک از حروف مهمل و معجم و متصل و منفصل این ماده تاریخ مهمل برابر ۱۰۸۰<sup>۸۷</sup> است.

آزاد بلگرامی گوید: «دیوان میرزا قریب هشتاد هزار بیت به خط ولایت به نظر رسیده و میرزا سی و سه غزل متفرق به خط خاص بر حواشی آن نسخه قلمی فرموده»<sup>۸۸</sup>

شفیق اورنگ آبادی نوشته است: کلیات میرزا صائب قریب به صد هزار بیت به خط ولایت و جدول طلایی بنده شفیق مولف این صحیفه به «اشتیاق تمام به معرض ابتیاع درآورد.

انتخاب اشعار میرزا از کلیات عمری می خواهد»<sup>۸۹</sup>

آندرام مخلص در کتاب بدایع وقایع تألیف ۱۱۶۰ آورده است: شاید که یک ماه پیش از این هنگامه حمله نادرشاه به هندوستان از شخصی خبر یافتم که رای نونده رای پیشکار خالصه، دیوان میرزا صائب علیه الرحمه دارد، که قریب یک لک «یکصد هزار بیت» است. چون از مدتی تلاش این قسم دیوان داشتم، از پیش رای مذکور طلبیده

شیرازه اجزایش واکردم، و مسطر چهار مصراعی موافق صفحه اصل ترتیب داده، بنا به داشتن نقل به نه کاتب حواله نمودم.

در عرض سه ماه و پنج روز، هشتاد و دو جزو، که شصت و نه هزار و یکصد و پنجاه و هشت بیت دارد، به اتمام رسید و مبلغ یکصد و هفده روپیه و پنج آنه صرف کاغذ و کتابت و جدول و جلدش کردند. حاصل گفتگو، روزی که هنگامه اموال به میان آمد فرمایش کاتبی از جمله کاتبانش جزوی تمام کرده پیش فقیر آورد، بر سر ورق جزو که نظر کردم این بیت مرقوم بود:

در خطر گاهی که سر باید گرفتن با دوست

می کنند این غافلان اسباب را جمع آوری

غریب رفتی حاصل شد. در سال یک هزار و یکصد و پنجاه و یک هجری که شاه آسمان جاه نادرشاه، فرمانروای قلمرو ایران، به هندوستان مسلط شد، برای العین دیده شد که هر که مال و منال بیشتر داشت او را آفت بیشتر رسید.<sup>۸۰</sup> بیاض با سفینه صائب مجموعه اشعاری است منتخب خود او از ۶۹۱ شاعر ادوار مختلف و نسخه بسیار نفیسی از آن به خط نستعلیق خوش با فهرست الفبایی اسامی شعرا و تذهیب و تزئین کامل، در کتابخانه کاخ گلستان،<sup>۸۱</sup> و نسخه دیگری به خط عارف تبریزی، کاتب اشعار صائب، در کتابخانه مجله ارمغان موجود است.

شمس الحق شیرین ادا کیست

ملا محمد سعید اشرف مازندرانی که در خط شاگرد عبدالرشید دیلمی خواهر زاده میرعماد سیفی حسنی قزوینی و در شعر شاگرد صائب بوده است، قطعه شعری مفصل و مشتمل بر ماده تاریخ در رشای آن دو استاد، که وفاتشان در یک سال اتفاق افتاده است سروده که بیت سوم آن این است:

آن پسر همشیره سیدعماد خوشنویس

این برادر زاده شمس الحق شیرین ادا

سراج الدین علیخان آرزو در مجمع النفائس، که سال تألیف آن ۱۱۶۴ هجری است به استناد بیت مزبور نوشته است که «ملا محمد سعید اشرف در قطعه تاریخ وفات صائب، وی را از فرزندان کذا شمس الحق گفته، و ظاهراً مراد از آن جناب شمس الدین تبریزی است».

بعد از وی علی ابراهیم خان خلیل بنارسی در صحف ابراهیم (تألیف ۱۲۰۵) آورده است که «والد ماجدش عبدالکریم یکی از تاجران معتبر تبارزه اصفهان و از فرزندان (کذا) شمس الحق شمس الدین تبریزی است».

پس از او مرحوم تربیت در کتاب دانشمندان آذربایجان، که به سال ۱۳۱۴ شمسی تألیف شده نگاشته است «صائب خلف میرزا عبدالرحیم و برادر زاده شمس الدین ثانی معروف به شیرین قلم بوده».<sup>۸۲</sup>

باتوجه به صفت شیرین ادا و معنی آن که در شعر اشرف به دنبال نام شمس الحق عم صائب آمده است چنین معلوم می شود که وی اهل وعظ و خطابه بوده و شمس الدین شیرین قلم تبریزی ثلث نویسی است به شیوه یاقوت مستعصمی که در حدود یک قرن پیش از صائب می زیسته و از شاگردان نعمت الله بن محمد بواب بوده و به سال ۹۳۰ هجری درگذشته است.<sup>۸۳</sup>

#### منشآت

پاره‌ای از منشآت صائب که تاکنون به دست آمده و در مجلات مختلف به طبع رسیده عبارت است از: تعریف تنباکو و غلیان، تقاضای رفع منع شراب از شاه عباس ثانی، نامه‌ای به معشوق، تقاضای نرگس از دوستی، نامه‌ای فکاهی گونه که به سلطان عشق نوشته است.<sup>۸۴</sup>

از خطبه دیوان هم در صحف ابراهیم یاد شده است و بالفعل قسمتی از یک مجموعه متعلق به آقای دکتر

به اندک فرصتی از همخیالان پیش می افتد

تواند هر که صائب پیش مصرع را رسانیدن  
و براین اساس در کلمات الشعرا و تذکره حسینی  
مجموعاتی مسطور است، از جمله اینکه روزی راقم تخلص  
که یکی از شاگردان او بود، مصرعی مهمل این طور گفته  
آورد از شیشه بی می می بی شیشه طلب کن... میرزا صائب  
بدیهه پیش مصرع رسانید: حق راز دل خالی از اندیشه  
طلب کن.<sup>۸۶</sup>

و میرحسین دوست سنبهلی طرح مصراع مزبور را به میرزا  
خاضع نسبت داده است.<sup>۸۷</sup>

اگرچه راقم مشهدی در عهد خود از دولتمردان بنام و  
شاعری دانشمند و معروف بوده و نسبت به این عمل  
کودکانه به وی باتوجه به مقام و منزلت صائب ناصواب  
است، برای آنکه بی اعتباری این گونه سخنان و حقیقت  
امر معلوم شود، عرض می کنم که بیت مذکور به ضبط  
تذکره نصرآبادی<sup>۸۸</sup> از میرزا تقی نواده آقا شاه علی مستوفی  
الممالک اوایل عهد شاه عباس ماضی است، که بعد از  
وزارت لاهیجان و اصفهان به منصب استیفای قورچیان  
رسید و هم در آن منصب فوت شد. و مصراع ثانی شعر  
وی چنین است:

زین شیشه بی می، می بی شیشه طلب کن، اتفاقاً صائب  
هم به همان قافیه و ردیف غزلی به مطلع ذیل دارد:

خونابه درد از دل غم پیشه طلب کن

آن باده گلرنگ ازین شیشه طلب کن

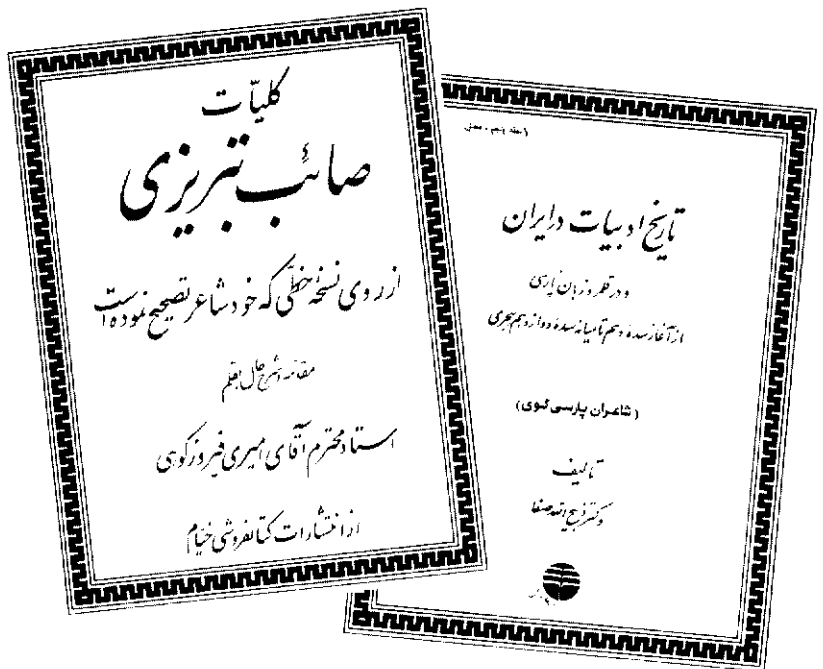
نزاع صائب و کلیم

صائب در برهانپور که بوده قصیده فخریه ای مختوم به  
مدح ظفرخان و اظهار دلتنگی از دوری وی که غالباً در  
جبهه جنگ به سر می برده، سروده است بدن مطلع:

بحر طبعم در سخن چون گوهر افشانی کند

در صدف گوهر زخجلت چهره مرجانی کند

و بعد از خودستایی مفصل، در مقام اعتذار برآمد، خود را



اصغر مهدوی که شامل گزیده غزل‌های صائب است.  
دیباچه‌ای به نثر دارد ولی توضیح بیشتری درباره آن داده  
نشده است.<sup>۸۹</sup>

استاد صائب در فن شعر

در بعضی از تذکرها، از جمله ریاض الشعرا و صحف  
ابراهیم، آمده است که صائب در شعر شاگرد حکیم زکنا  
مسیح کاشی و حکیم شرف الدین حسن شفقایی اصفهانی  
بوده است. چون سندی در این باب ارائه نشده است،  
بنابراین باید قول خود او را پذیرفت که فرموده است:

تتبع سخن کس نکرده ام هرگز

کسی نکرده به من فن شعر را تلقین

به زور فکر برین طرز دست یافتم

صدف زآبله دست یافت در ثمین

پیش مصراع رسانی صائب

در تذکره‌های عصر صفوی به این مطلب زیاد  
برمی خوریم که فلان شاعر در پیش مصراع رسانی دستی  
داشته است. از این رو معلوم می شود که در آن عهد طبع  
آزمایی شعرا را بر این روش قرار داده بودند چنان که  
صائب گفته است:

کلیم بی زبان و خان سخندان<sup>۸۹</sup> را شمع طور خوانده است:  
شوخ چشمی بین که می خواهد کلیم بی زبان  
پیش شمع طور، اظهار زبان دانی کند  
و در بیت بعد می گوید:

هر که چون من از ظفرخان یافت فیض تربیت  
می رسد گر در سخن دعوی سبحانی کند  
میرحسین دوست سنبهلی براساس بیت مزبور داستانی  
جعل کرده و نوشته است که درمجلس ظفرخان این بیت را  
صائب پیش روی کلیم خوانده و کار به نزاع کشیده،  
چنانکه کلیم برای صائب دست به خنجر برده است.<sup>۹۰</sup>  
بعضی از معاصران نیز به استناد قول وی نوشته اند که  
«میان صائب و کلیم رقابت بوده است» و افزوده اند که به  
همین جهت در قصیده دیگری که به مدح ظفرخان گفته،  
از عرفی و نوعی و سنجر نامبرده و کلیم را در شمار آنان  
نیاورده است:

هزار حیف که عرفی و نوعی و سنجر  
نیند جمع به دارالسمیاء برهانپور  
که قوت سخن و لطف طبع می دیدند  
نمی شدند به طبع بلند خود مغرور

و حال آنکه نیابردن نام کلیم در این مقام حاکی از ارادت  
و محبت صائب است به او، زیرا نخواسته است بگوید که  
کلیم هم مانند آنان به طبع بلند خود مغرور است. به علاوه  
صائب در چند مورد از کلیم به نیکی یاد کرده و از همه  
مهمتر این بیت است که کمال علاقه و دوستی او را نسبت  
به وی می رساند:

هر کسی برق تجلی را نمی داند زبان  
چون ابوطالب کلیمی از کجا پیدا کنم

پی نوشت:

۱- قصص الخاقانی، نسخه های شماره ۲۱۵۵ و ۲۱۵۶ و ۲۱۵۷، کتابخانه مجلس.

۲- تذکره نصرآبادی، ص ۲۱۷-۲۱۸.

۳- ج ۲، ص ۲۳۶-۲۴۲.

۴- فتح شهر تبریز و قلمه معروف آن به سال ۱۰۱۲ هجری صورت گرفته است  
میرهاشمی استرآبادی تاریخ آن را به نعمه چنین گفته است:  
بگشاد ز تبریز شه پاک گهر

حصنی که چو چرخ در جهان بود سمر

تاریخ شدش «قلمه خیبر» چون شاه

برکنند چو جد خویش «باب» از خیبر

قلمه خیبر برابر است با ۱۰۱۷ و عدد باب (۵) چون از آن کم شود، ۱۰۱۲ باقی  
می ماند که سال استخلاص تبریز از دست سپاهانیان عثمانی است عالم آرای عباسی،  
ص ۶۲۸-۶۴۳؛ تذکره نصرآبادی، ص ۴۷۸.

۵- درویش صالح مرد مرناض صاحب سلوکی بوده شاه عباس شانی هم به وی  
عقیده داشته و این تکیه را برایش ساخته بوده است تذکره نصرآبادی (ص ۲۰۹؛  
عباسنامه، ص ۳۲۱).

۶-۷- به جای در بیت متن دو بیت ذیل بر سنگ منقور است:

هر چند کاینات گدای در تواند

یک آفریده نیست که داند سرای تو

غیر از نیاز و عجز که در کشور تو نیست

این مشت خاک تیره چه دارد سزای تو

۸- بر روی سنگ این سومین بیت است، و مقطع غزل پنجمین بیت، و بعد از آن  
تاریخ تحریر که چنین است:

صائب چه ذره است و چه دارد فدا کند

ای صد هزار جان مقدس فدای تو

تحریراً شهر جمادی الاول سنه ۱۰۸۷ فقیه محمد صالح واعظ قزوینی هم یک رسایی  
در فوت صائب گفته که ماده تاریخ آن برابر ۱۰۸۷ است (دیوان؛ واعظ نسخه شماره  
۴۷۸۲) آستان قدس:

شد صائب ازین جهان ویران صد حیف

زان در زمین بحر هرقان صد حیف

گفتند به ناله بلبلان تاریخش

«ای حیف ز آن هزار دستان صد حیف»

با این حال نمی توان گفت که در ماده تاریخ معروف صائب و فات یافته و بوده یا هم  
مردن آقا رشید و صابیا از محمد افضل سرخوش، صاحب کلمات الشعرا و ملا محمد  
سعید اشرف مازندرانی، که سال ۱۰۸۶ از هر یک استخراج می شود، مبنی بر اشتباه  
است. چه احتمال این هست که وفات صائب در پایان سال ۱۰۸۶ واقع شده باشد و  
در این صورت حد فاصل آن با آغاز سال ۱۰۸۷ بیش از یک روز نخواهد بود.

۹- ماخوذ از مقاله دانشمند فقیدد پروفیسور عبدالقنی میرزایف، مندرج در مجله  
وحید، سال ۱۳۴۶، ش ۱، ص ۳۲-۴۲، تحت عنوان «یک مدرک جدید تاریخی راجع  
به صائب» به نقل از تذکره مذكر الاصحاب نسخه ذخیره کتب خطی آکادمی علوم  
تاجیکستان، شماره ۶۱۰، ورق ۱۷۴-۱۷۵.

۱۰- همو در خزانه عامره، ص ۲۷۸، نوشته است: ... و بعد وصول به سن تمیز  
احرام حرمین محترمین بر بست و شرف زیارت علیا اندوخت و به ایران دیار  
برگشت، و با وصفی که سنی المذهب بود در میان ایرانیان به کمال احتیاط عقاید دین  
و حفظ اسرار علم یقین مقبول خاص و عام گردیده چنانکه باید و شاید زندگی  
فرمود. درباره نسبت سنی مذهب بودن صائب، کافی است که به یک بیت خود وی  
استشهاد کنیم که می فرماید:

- ۱۱- درباره این قصیده و اینکه در کجا و به چه منظور سروده شده است رخصت بازگشت به وطن.
- ۱۲- در مبحث سفره‌اند عت عزل ظفرخان و تاریخ ملاقات وی با شاه جهان خواهد آمد.
- ۱۳- خان جهان لودی افغان که از امرای هفت هزاری شاه جهان بود بنا بر بعضی توهمات از ولی نعمت خود روی گردان شده با سواران افغانی و برادر خود بهادر که منصب هزاری داشت و دیگر خویشان و منسوبان در شب یکشنبه بیست و ششم صفر سال ۱۰۳۹ پای به فرار گذاشت و همان شب شاه جهان خواجه ابوالحسن و ظفرخان را با بیست و چهار امیر دیگر به تعاقب او مامور کرد. و چون وی به دکن گریخت و به نظام الملک محمد عادل شاه بیجا پوری پیوست و کار جنگ و جدال بالا گرفت شاه جهان دو ماه و نیم بعد یعنی روز دوشنبه هشتم جمادی الاول سال هزار و سی و نه شخصا به قصد گوشمال خان جهان و تنبیه نظام الملک از پایتخت به صوب دکن عزیمت کرد و روز دوشنبه بیست و ششم رجب به برهاتپور رسید. (پادشاهنامه، ج ۱، ص ۲۷۵-۲۷۶ و ۲۹۱-۲۹۷)
- ۱۴- شاه جهان روز پنج شنبه بیست و یکم فروردین ماه، مطابق بیست و چهارم رمضان سال هزار و چهل و یک از دکن حرکت کرد، و روز یکشنبه سی و یکم ادریبهشت ماه برابر غره ذیحجه همان سال به دارالخلافه اکبرآباد رسید (شاه جهان نامه، ج ۱، ص ۴۸۳ و ۴۸۸؛ پادشاه نامه ج ۱، ص ۴۲۲ و ۴۲۸).
- ۱۵- هجدهم محرم (۱۰۴۲) صوبه کشمیر را از تغییر اعتقاد خان برادر یمن الدوله به خواجه ابوالحسن داده او را به عنایت خلعت سر بلند گردانیدند و چون آق سقال (ریش سفید) این دولت جاوید طراز است و بسی ضرورتی دوری را نمی گویند پسرش ظفرخان را خلعت و اسب داده به نظم مهام آن ملک به نیابت او رخصت فرمودند (پادشاهنامه، ج ۱، ص ۴۳۲).
- ۱۶- آزاد بلگرامی از تاریخ وفات صائب اطلاع درستی نداشته است.
- ۱۷- سرور آزاد، ص ۹۸-۱۰۲.
- ۱۸- مقصود از عشق‌باز شمس تبریزی، مولانای روم است.
- ۱۹- هندوستان از دیدگاه صائب.
- ۲۰- جهانگیر نامه یا توزک جهانگیری ص ۱۷۴.
- ۲۱- شعر المعجم، ج ۳، ص ۱۶۰.
- ۲۲- ذخیره الخواتین.
- ۲۳- تذکره نصر آبادی، ص ۵۷.
- ۲۴- کلمات الشعرا، ص ۵.
- ۲۵- مآثر الامراء، ج ۲، ص ۷۶۳.
- ۲۶- ریاض الشعرا.
- ۲۷- شرح بخشندگی های او در جلد سوم مآثر رحیمی به تفضیل مرسوم است.
- ۲۸- مجمع التفاتس.
- ۲۹- سرور آزاد، ص ۹۶.
- ۳۰- از جمله: به حسن سنی او قلعه تبت مسخر اولیای دولت قسامره شد (تاریخ عظمی).
- ۳۱- برهان قاطع: شاه جهان نامه، ج ۱، ص ۳۰۸.
- ۳۲- تاریخ اعظمی، ص ۱۴۰.
- ۳۳- مآثر الامراء، ج ۱، ص ۷۰۹.
- ۳۴- پادشاهنامه، ج ۱، ص ۱۱۶-۱۱۷.
- ۳۵- پادشاهنامه، ج ۱، ص ۱۹۹.
- ۳۶- تذکره میخانه، ذیل مهابتخان و امانی در فهرست اعلام.
- ۳۷- تذکره نصرآبادی ص ۵۸.
- ۳۸- پادشاهنامه، ج ۱، ص ۸۷.
- ۳۹- همان کتاب، ج ۱، ص ۱۲۵.
- ۴۰- همان کتاب، ج ۱، ص ۲۱۳-۲۱۴.
- ۴۱- عبارت پادشاهنامه چنین است: و چون عزم تماشای قلمه گوالیار و سیر و شکار آن نواحی مصمم بود بیست و پنجم (ربیع الثانی) از آنجا (قصبه باری) کوچ نمود متوجه تماشای آن قلعه آسمان فرما شدند ظفرخان ولد خواجه ابوالحسن تربتی از کابل آمده به شرف آستان بوس رسید (ج ۱، ص ۲۴۴-۲۴۵).
- ۴۲- شاه جهان نامه، ج ۳، ص ۲۸ و ۵۸، سرور آزاد، ص ۸۶.
- ۴۳- پادشاهنامه، ج ۲، ص ۲۹۲-۳۲۸، شاه جهان نامه، ج ۳، ص ۴۴۸-۴۸۹.
- ۴۴- شاه جهان نامه، ج ۳، ص ۲۰۹.
- ۴۵- شاه جهان نامه، ج ۲، ص ۸۸، پادشاه نامه، ج ۲، ص ۱۴۲.
- ۴۶- شاه جهان نامه، ج ۲، ص ۲۹۹-۳۳۰.
- ۴۷- ص ۹۰.
- ۴۸- به حکم همین سابقه، سالی بیست و چهار هزار روپیه مستماری به وی داده می شد و به ایران هم که آمده بود به قول میرزا امینای مورخ قزوینی در اکثر سنوات شاه جهان از روی مرحمت او را به اتعاری یاد و شاد می فرمود (شاه جهان نامه، ج ۱، ص ۱۷۵، سرور آزاد، ص ۹۱).
- ۴۹- ج ۱، ص ۹۵.
- ۵۰- ج ۱، ص ۲۹۹.
- ۵۱- دانشمندان آذربایجان، ص ۲۱۹.
- ۵۲- منظوم جعفرخان پسر صادق خان میر بخش وفات ۱۰۸۱ است نه میرزا جعفر آصف خان قزوینی (وفات ۱۰۲۱).
- ۵۳- دورگردان صواب است (دیوان صائب چاپ انجمن آثار ملی، ص ۸۸۷).
- ۵۴- در کلمات الشعرا ص ۶۳، آمده است که نواب پنج هزار روپیه صلح این بیت به وی فرستاد و خان آرزو در مجمع التفاتس ضمن ترجمه ظفرخان آورده است گویند ایامی که میرزا تقاعدی به عمل آمد جناب صائب این بیت به او نوشتند خان مسطور زرمعتد به برای حضرت صائب به ایران فرستاد و به نظر نگارنده ان قول واجح است.
- ۵۵- خزانه عامره، ص ۲۸۸.
- ۵۶- یازده بیت از ان قصده در ترجمه حال صائب منقول از سرور آزاد سبق ذکر یافت.
- ۵۷- برای اطلاع بیشتر شاه جهان نامه ج ۱، ص ۳۷۱-۳۸۲، ۳۸۳-۳۸۴ و ۴۵۵-۴۵۶ و ۴۶۰-۴۶۱-۴۶۴ و ۴۸۷ که یک مورد آن عینا نقل می شود از سوانح این اوقات غلبه موکب اقبال است بر غنیم در سرحد ناسک و صورت این معنی مهم آنکه چون خواجه ابوالحسن بعد از انقضای موسم برسات به اتفاق خان زمان و غیره بنده ها روانه مقصد شد افواج منصوره ربه بخش نموده خان زمان و شیرخان و ظفرخان را به سرداری این قشون ها نامزد ساخت و مقرر نمود که از این افواج ثلاثه هر روز در وقت کوچ بنوبت فوجی به اولی و فوجی به چند اولی تا به آن منزل قیام نماید. چون گماشته های نظام الملک رعابای آن ولای را کوچانیده به کوهسار و جنگلهای دشوار گذار فرستاده بودند چنانچه در آن نواحی بلکه تا اطراف محال دور دست نیز از آبادانی نام و ناشن نمائنده بود و از رهگذر قلت غله و کثرت سیاه و عمله و فعله اردو غلا آذوقه بل تحط خوراک به جایی رسید که نزدیک بود مجال توقف در آن محل دور نمایل محال باشد لاجرم به اشاره خواجه، لشکر ظفر اثر به هر طرف تاخت آورده دست به تاراج و نهب و غارت گشاده در هر تاخت آذوقه پیشمار به دست

آوردند. و گرانی و نایابی آذوقه لختی کمی پذیرفت. در اثنای این حال خیر رسید که نظام الملک گروهی انبوه را از سوار و پیاده به سرداری محمدرخان و عمر افغان و غیره تعیین نموده که اطراف معسکر اقبال را از دور احاطه نموده شبها به بان اندازی و روزها به دستبازی درآبند خان زمان و ظفرخان با موکب نصرت شعار در شب ایلغار نموده متصل صبح چون قضای ناگهان بر سر ایشان نازل شده جمعی کثیر را مقتول ساختند و چندی را اسیر و دستگیر نموده اسباب و اموال و احمال ایشان را بالکل متصرف شده قرین ظفر معاودت نمودند (ص ۳۸۲، ۳۸۳).

۵۸- اکبرنامه، جهانگیرنامه، شاه جهان نامه، مائر رحیمی و تذکره میخانه مصحح نسگارنده ذیل ترجمه شکیبایی اصفهانی (ص ۳۰۴-۳۰۵) و حکیم رکانا مسیح کاشی (ص ۵۰۸-۵۰۹) و کامل جهرمی (ص ۷۰۶) و نظیری نیشابوری (ص ۷۸۶).

۵۹- از بیست و ششم رجب سال ۱۰۳۹ تائیس و چهارم رمضان ۱۰۴۱ (پادشاهنامه، ج ۱، ص ۲۹۶، ۴۲۲).

۶۰- پادشاهنامه، ج ۱، ص ۳۵۲، شاه جهان نامه، ج ۱، ص ۴۰۹.

۶۱- پادشاهنامه، ج ۱، ص ۴۲۷-۴۲۸: شاه جهان نامه، ج ۱، ص ۴۸۷.

۶۲- ملاحظه‌الحید لاهوری گزارش فوت پدر ظفرخان را چنین نوشته است: خواجه ابوالحسن که از بنده های متمدن قدیم الخدمت درگاه والا بود رخت هستی بر بست خواجه در عهد حضرت عرش آئینی اکبرشاه به خدمت وزارت شاهزاده دانیال و دیوانی دکن بلند پایگی داشت و چون حضرت جنت مکان جهانگیربادشاه سر بر آرای سلطنت گشتند او را آزاد کن طلب فرموده میربخشی گردانیدند آخر به حسن عقیدت و خدمتگراوری به پایه والای دیوانی کل و منصب پنج هزار ذات و پنج هزار سوار رسید و پس از آنکه سربر خلافت به جلوس حضرت شاهنشاهی شاه جهان آرایش یافت قدم بدنگی خواجه را منظور داشته به عنایت منصب شش هزاری ذات و شش هزار سوار چنانچه گزارش یافت، سرافراز ساختند و با آنکه سشش به هفتاد رسیده بود چون در سلک بنده های حق گزار اخلاص شعار انسلاک داشت و به راستی و دیانت خدمات مرجوعه به تقدیم رسانیده بود شهنشاه بنده نواز بر فوت او تاسف نموده سایه عاطفت بر بازمانده های او گسترده و به ظفرخان پور او صوبه دار کشمیر که به نیابت پدر به آن می پرداخت استقلالاً مفوض داشته او را به اضافه پانصدی ذات و هزار سوار به منصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و علم و تقاره سرافراز گردانیدند پادشاه نامه، ج ۱، ص ۴۷۳-۴۷۴) نوبت اول حکومت ظفرخان در کشمیر هفت سال به طول انجامید و در آخر سال ۱۰۵۰ تغییر کرد در ۱۰۵۳ بار دیگر بر سر فرمانروایی کشمیر نشست و چهار سال دوام یافت در ۱۰۶۳ به حکومت نشسته سند رسید و سه سال در این مقام بود در عهد اورنگزیب با سالیانه چهل هزار روپیه خانه نشین شد و به سال ۱۰۷۳ در لاهور بساط هستی دنوردید (تاریخ اعظمی، ص ۱۳۸-۱۴۰: مائترالامراج ۲، ص ۷۵۶-۷۶۳).

۶۳- تاریخ ها مربوط به سالهای سلطنت است.

۶۴- ص ۳۸۳.

۶۵- ص ۲۱۸.

۶۶- فهرست نسخه های خطی کتابخانه کاخ گلستان، تالیف دکتر مهدی بیانی، ص ۴۱۲-۴۱۳.

۶۷- ص ۲۳۹۱-۲۳۹۵.

۶۸- شامل مطالع غزلها به انتخاب خود صائب.

۶۹- شامل ایاتی در وصف سراپای معشوق به انتخاب صائب.

۷۰- شامل ایاتی درباره آینه و شانه به انتخاب صائب.

۷۱- شامل موضوعات مختلف به ترتیب حروف الفبا مشتمل بر ۱۵۵۰۰ بیت و فقط جلد اول آن از حرف الف تا سین به عنوان دیوان تناسبات معرفی شده و نوشته اند به خط خودسراننده است فهرست مرکزی، ج ۹، ص ۱۰۶۲-۱۰۶۴).

۷۲- در کتاب دانشمندان آذربایجان تعدادلیات این مثنوی صد و پنجاه هزار مذکور است همچنین در کتاب مزبور و تاریخ ادبیات فارسی هر مان اته آلمانی یک مثنوی محمود وایاز هم به صائب نسبت داده شده است و خطاست.

۷۳- شامل ۲۰۳۹ بیت.

۷۴- شامل ۱۶۵ بیت.

۷۵- شامل ۵ بیت.

۷۶- تذکره نصرآبادی ص ۴۵۳ و ۴۸۶ حروف مهمل (م و درک ۱۱ در دور) = ۱۰۸۰ حروف معجم (ن ظ ن ی ی ز ن ج) = ۱۰۸۰ حروف متصل (نظم نیکی) = ۱۰۸۰ حروف مفصل ( و درو ازان درج دور) = ۱۰۸۰.

۷۷- سرورآزاد، ص ۱۰۱-۱۰۲.

۷۸- شام خریبان.

۷۹- این کتاب که «ایلیت» و «استواری» آن را تذکره آندرام نوشته اند مشتمل است بر وقایع تاریخی عهد و سوانح دوران زندگانی مولف و چاپ هم شده است. اوریتل کالج میگزین عدد مسلسل ۶۷، نوامبر ۱۹۴۱).

۸۰- فهرست بیانی ص ۵۹۰.

۸۱- دانشمندان آذربایجان، ص ۲۱۷.

۸۲- روضات الجنان ص ۱۲۲-۱۲۵ روضه اطهار ص ۹۷، گلستان هنر ص ۲۸، دانشمندان آذربایجان ص ۲۰۷، ریحاته الادب ج ۲، ص ۴۰۷، کوی سرخاب تبریز، ص ۲۰۸-۲۰۹.

۸۳- فهرست مقالات فارسی.

۸۴- نسخه های خطی دفتر دوم ص ۱۰۸، فهرست منزوی، ج ۳، ص ۲۳۹۲.

۸۵- کلمات الشعراء، ص ۶۳.

۸۶- تذکره حسینی، ص ۱۹۳.

۸۷- ص ۸۳.

۸۸- چنانکه درباره او گفته است:

پرده چون بردارد از رخسار طبع انورش

کیست خاقانی که دعوی سخندانی کند

۸۹- تذکره حسینی، ص ۱۸۹.

